

آیا اروپا واقعاً با بحران پناهجویان مواجه است؟

گابریلا اِکمن

درآمد: همان طور که موفقیت‌های انتخاباتی احزاب راست افراطی نشان می‌دهد، بحران واقعی اروپا نه ورود انبوهی از مهاجران بلکه شیوع دیگرهراسی و سایه افکندن ترس بر واقعیت است. پناهجویان درمانده‌ای که از فجایع انسانی خاورمیانه و شمال آفریقا گریخته‌اند در ورطه‌ی بیگانه‌هراسی در اروپا گرفتار شده‌اند.^۱

در بیست اکتبر ۲۰۱۵، ساکنان پناهگاهی در مونکدال، واقع در غرب سوئد، با صدای فریاد، دود و گرمای سوزان از خواب پریدند: اقامتگاه موقت آنها در حال سوختن بود. مدتی بعد، پلیس سوئد اعلام کرد که آتش‌سوزی مونکدال جدیدترین نمونه از ده آتش‌افروزی اخیر در مراکز پناهجویان سراسر کشور در این سال بوده؛ چهار مورد از این آتش‌افروزی‌ها تنها در یک هفته روی داده است. از سیزدهم اکتبر، یک روز در میان، گزارش‌هایی از یک آتش‌سوزی دیگر، به همراه عکس‌هایی از دیوارهایی دوداندود و فضاهای نیم‌سوخته و تهی‌شده‌ی اتاق خواب و آشپزخانه منتشر می‌شد.

صبح سه شنبه، بیست و دوم اکتبر، یک هوادار نازی به نام آنتون لوندین پترسون، ۲۱ ساله، در محله‌ای چندفرهنگی در غرب سوئد وارد مدرسه‌ای شد و پیش از آنکه پلیس او را از پای درآورد، با شمشیر دو نفر را کشت و دو نفر دیگر را زخمی کرد. بنا بر اعلام رسمی، این واقعه جنایتی مبتنی بر نفرت بود.

امسال اروپا تابستانی طولانی و عجیب را از سر گذراند. برای ماه‌ها، خوانندگان روزنامه‌ها، بینندگان تلویزیون، کاربران شبکه‌های اجتماعی و شاید گردشگران در جزایر گس یا لامپدوزا که در ساحل مشغول مطالعه بودند، می‌توانستند پناهندگان و مهاجرانی از خاورمیانه و آفریقا را ببینند که می‌کوشیدند با قایق‌هایی مملو از مسافر از طریق مدیترانه بگریزند یا می‌خواستند پیاده یا با خودرو از طریق بالکان و اروپای مرکزی به شمال اروپا بروند. آنها می‌توانستند غرق شدن یا نجات یافتن این مردم را ببینند و بشنوند؛ و به اخبار مربوط به تعداد کشته‌شدگان و نجات‌یافتگان گوش دهند. ۸۰۰ نفر در ساحل لیبی غرق شدند. ۷۱ نفر خفه شدند. ۷۰۰۰ نفر نجات یافتند. ۲۶۴۳ کشته شدند. این امر کم‌کم شبیه اخبار هواشناسی شده بود.

^۱ آنچه می‌خوانید برگردان اثر زیر است:

Gabriella Ekman, 'Does Europe Really Have a Refugee Crisis?', In *Guernica*.

[<https://www.guernicamag.com/daily/gabriella-ekman-does-europe-really-have-a-refugee-crisis/>]

گابریلا اِکمن، دکترای مطالعات ادبیات انگلیسی را از دانشگاه ویسکانسین-مدیسن دریافت کرده و اینک به تدریس زبان انگلیسی در یُتلند پیپل کالج و شعبه‌ی دانشگاه آپسالا در یُتلند مشغول است.

ماه‌ها می‌گذرد، و پاییز از راه می‌رسد. برگ‌ها طلایی و قهوه‌ای می‌شوند؛ پرندگان به شمال کوچ می‌کنند. آخرین تصاویر مهاجران از مجارستان، اتریش، مقدونیه و صربستان به دست ما می‌رسند. تصاویر مردمانی که روزها بدون آب و غذا راه‌پیمایی کرده‌اند. کسانی که پشت حصارها و سیم‌های خاردار و در درون قطارهایی بی‌حرکت زندانی شده‌اند. برخی مقوایی در دست دارند که روی آنها نوشته شده، آلمان یا سازمان ملل کجاست؟ واقعاً کجایند؟

آیا اروپا با "بحران مهاجرت" روبرو است؟ این که حرکت مردم از یک نقطه‌ی جهان به نقطه‌ی دیگر را "بحران" - وضعیت فوق‌العاده، فاجعه، یا به قول روزنامه‌ی تلگراف، "مصیبت" - بخوانیم، به چه معنا است؟ این که مردمی که از آزار و اذیت و جنگ در سوریه، افغانستان، عراق، سومالی، و دیگر نقاط جهان می‌گریزند، در وضعیت بحرانی قرار دارند، انکار ناشدنی است. آنها از داعش، طالبان و الشباب می‌گریزند. آنها از کشتار جمعی بمب‌های بشکه‌ای اسد، از نقض روزمره‌ی حقوق بشر توسط پلیس مخفی اسد، از تصمیم ارتش اسد برای استفاده از گاز سارین علیه مردم می‌گریزند. آنها از اریتره، به اصطلاح "کره‌ی شمالی آفریقا"، می‌گریزند، جایی که اعدام‌های فراقانونی، حبس و ناپدید شدن به جزئی از امور روزمره تبدیل شده است. آنها از ناامیدی فلج‌کننده‌ی فقری بی‌امان می‌گریزند.

سفر از مسیر شمال آسان نیست. از اول ژانویه تا ۲۷ اکتبر سال ۲۰۱۵، ۳۲۵۷ نفر در حین تلاش برای عبور از دریای مدیترانه، کشته شدند. مهاجران پول‌های گزافی به قاچاقچیان انسان می‌پردازند و با قایق‌هایی شلوغ و سوراخ سفر می‌کنند که اغلب غرق می‌شوند. یکی از کسانی که امسال غرق شد، پسری سه ساله به نام آیلان کوردی، بود. پس باید گفت، بله، این افراد در بحراند. آنها بسیار ناامیدند.

اما می‌شد وضعیت چنین نباشد. بارها شنیده‌ایم که تعداد پناهندگان فعلی از زمان جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بوده - بنا بر تخمین کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل، شمار این افراد ۶۰ میلیون نفر است. با وجود این، تنها بخشی از این جمعیت جابه‌جا شده به اروپا می‌روند. برای مثال، چهار سال از آغاز جنگ در سوریه می‌گذرد و از آن زمان، چهار میلیون نفر از کشور گریخته‌اند، اما ۷.۶ میلیون نفر در داخل خود کشور جابه‌جا شده‌اند. از اول مارس ۲۰۱۵، ۱.۹ میلیون پناهنده‌ی سوری در ترکیه و ۱.۲ میلیون در لبنان، کشوری به اندازه‌ی نصف نیوجرسی، زندگی می‌کنند. در مقابل، پارسال در کل اتحادیه‌ی اروپا - تمام ۲۸ کشور عضو - تنها ۶۲۸۰۰۰ درخواست پناهندگی ثبت شد. این تعداد کسانی نیست که به آنها پناهندگی و اجازه‌ی اقامت قانونی در داخل مرزهای اتحادیه‌ی اروپا داده‌اند، بلکه تعداد کسانی است که توانسته‌اند از سفر جان سالم به در برند. امسال، از ژانویه تا سپتامبر، ۶۸۰۰۰۰ مهاجر و پناهنده وارد اتحادیه اروپا شده‌اند. این تعداد کم نیست، و حتی بعضی کشورها با تعداد بیشتری مواجهند: انتظار می‌رود که آلمان به تنهایی تا پایان امسال، بین ۸۰۰۰۰۰ تا ۱/۵ میلیون درخواست پناهندگی دریافت کند. اما همان‌طور که هفته‌نامه‌ی اکونومیست هم اشاره کرده، کل تعداد پناهنده‌ی اروپایی که در سال ۲۰۱۴ وارد اتحادیه‌ی اروپا شدند، تنها ۰/۰۳ جمعیت آن را تشکیل می‌دهند. اروپا هنوز جا دارد.

به‌رغم لفاظی بی‌امان و تقریباً آخرالزمانی و به‌رغم نمایش مکرر تصاویر هزاران نفری که پیاده و همراه فرزندان خود در اروپا به پیش می‌روند و کنار جاده‌ها می‌خوابند، اینک "بحران مهاجرت" در اروپا مسأله‌ای کمی نیست. مسأله شاید زیرساخت‌ها باشد؛ تقسیم نابرابر مسئولیت قطعاً مسأله‌ی مهمی است. اغلب مهاجران و پناهندگان وارد جزیره‌های بیش از حد شلوغ یونان و ایتالیا می‌شوند. اغلب پناه‌جویان از آلمان و کشورهای اسکاندیناوی، و در درجه‌ی اول سوئد، درخواست پناهندگی دارند. تعداد پیش‌بینی شده‌ی ۸۰۰۰۰۰ تا ۱.۵ میلیون پناهجو برای آلمان تا ژانویه‌ی ۲۰۱۶، جمعیت زیادی است که تنها یک کشور از عهده‌ی جای دادن و جذب آنها بر نمی‌آید اما این تعداد برای یک قاره زیاد نیست.

مشکل اروپا، در واقع، "بحران" آن، ورود انبوهی از افراد نیست، بلکه مسأله این است که اروپا آنها را نمی‌خواهد. از اوایل سال ۲۰۰۰، رأی‌دهندگان در تمام کشورهای غربی، احزاب ضد‌مهاجر و دست‌راستی را دسته‌دسته به مجلس فرستاده‌اند: در فرانسه، جبهه‌ی ملی؛ در دانمارک، حزب مردم دانمارک؛ در مجارستان، جنبش مجارستان بهتر؛ در سوئد، دموکرات‌های سوئدی؛ در فنلاند، فنلاندی‌های واقعی؛ در یونان، طلوع زرین؛ و در بلژیک، مصلحت‌فانداری‌ها. هیچ نشانه‌ای دال بر افول محبوبیت این احزاب وجود ندارد. برعکس، در سال‌های اخیر در فنلاند، مجارستان، فرانسه، نروژ، اتریش، و سوئیس، احزاب ضد‌مهاجر با رأی مردم به مجالس راه یافته‌اند؛ آنها تقریباً یک‌چهارم آراء را به دست آورده‌اند. در انتخابات اخیر، لهستان کاملاً به راست چرخید و در سوئیس، حزب ضد‌مهاجر مردم سوئیس، ۲۹ درصد آراء را به خود اختصاص داد. احزاب ضد‌مهاجر اروپایی، خاستگاه‌های مختلفی دارند: برخی از ائتلاف‌های قوی میان کشاورزان برآمده‌اند (فنلاندی‌های واقعی)، و برخی سازمان‌های نئونازی‌اند (طلوع زرین، دموکرات‌های سوئدی و جبهه‌ی ملی). اغلب این احزاب اسلام‌هراسند، هرچند جنبش مجارستان بهتر از این نظر با بقیه تفاوت دارد که ظاهراً هنوز از یهودی‌ها بیشتر از مسلمان‌ها متنفر است. وجه اشتراک همه‌ی این احزاب، باور راسخ آنها به این است که مهاجرت گسترده‌ی پناهندگان و مهاجران از آفریقای شمالی و خاورمیانه منجر به نابودی "فرهنگ‌های ملی" آنها خواهد شد. در واقع، به عقیده‌ی آنها، این مهاجرت خود اروپا را ویران خواهد کرد.

عنوان حقیقی این باور راسخ، نژادپرستی، اسلام‌هراسی، بیگانه‌هراسی، ترس و نفرت از دیگران است. برای مثال، لهستان را در نظر بگیرید. این کشور - که در حال رونق روزافزون است - بی‌هیاهو پذیرای صدها هزار نفری بوده که از درگیری‌های شرق اکرین فرار کردند - و البته این کار آنها ستودنی است. اما در مورد پذیرش تعداد اندکی از سوری‌ها یا اریتره‌ای‌ها، مسلمانان، یا سیاه‌پوستان چه کرده است؟ بر اساس تحقیق سال ۲۰۱۳ مرکز پژوهش درباره‌ی تعصب در دانشگاه ورشو، ۶۹ درصد لهستانی‌ها تمایل ندارند که غیرسفیدپوست‌ها در کشورشان زندگی کنند.

در برابر صدها هزار نفری که در سراسر اروپا با شنیدن داستان‌های "بحران مهاجرت" فعالانه درگیر اقدامات بشردوستانه شده، ساعت‌های متمادی با آب، غذا و کمک‌های پزشکی ورود پناهندگان به مرزهای خود را خوش‌آمد گفته، و درهای خانه‌هایشان را به روی آنها گشوده‌اند، کسانی نیز هستند که برای آنها رتوریک "بحران" تنها همان حرف‌های همیشگی رهبران راست افراطی (مانند ویکتور اربان، جیمی آکسون، خیرت ویلدرز، اولی ایمونن، و

مارین لوپن) را تأیید می‌کند: به اروپا حمله شده است. به نظر این افراد، اظهاراتی مانند این حرف لوپن که نماز خواندن مسلمانان در خیابان‌های پاریس همانند اشغال آن توسط نازی‌ها است، برداشت معقولی از واقعیت است. آنها وقتی می‌خوانند که مهاجران و پناهندگان به مرزها "هجوم آورده‌اند" یا به سمت حصارها "یورش برده‌اند"، تنها فکری که از ذهنشان می‌گذرد، وجود مرزها است و این که این افراد در حال در هم شکستن آنند.

برای مثال، کریستینا آیولاند، وزیر امور خارجه پیشین استونی، را در نظر بگیرید. او را با اتهام تقلب در انتخابات از حزب حاکم، حزب اصلاح، اخراج کردند؛ وی اینک برای جلب نظر رأی‌دهندگان به حزب جدیدش، آنها را با تهدید هجوم تیره‌پوستان فریب می‌دهد. به گفته‌ی او مهاجرت کنونی اهالی آفریقای شمالی و خاورمیانه به اروپا، تهدیدی آشکار برای بقای "نژاد سفیدپوستان" است. در واقع او درباره‌ی مهاجران به طور مکرر از اصطلاح "مسأله‌ی سیاه‌پوستان" استفاده می‌کند. اگر وی تنها بود، شاید می‌شد او را دیوانه‌ی راست‌گرایی تنها دانست، اما وی تنها نیست. در ماه ژوئیه، ۴۰۰ موتورسوار تنومند به تنها مرکز پناهدگان استونی، در روستای کوچک او رفتند تا از اعتراض مردم محلی به توسعه‌ی آن مرکز حمایت کنند. مردم روستا با شادمانی از موتورسواران استقبال کردند. دو تن از موتورسواران پیراهن‌هایی با تصویر آندرس برینگ بریویک، راست‌گرای متعصبی که به جرم قتل ۷۷ نفر در نروژ در سال ۲۰۱۱ در زندان است، بر تن داشتند. در سپتامبر، این مرکز را آتش زدند، که در نتیجه تقریباً با خاک یکسان شد. ساکنان این مرکز، ۵۰ بزرگسال و ۱۳ کودک، از حمله‌ها و آزار و اذیت مداوم خبر می‌دهند.

اما شاید همه چیز در حال تغییر است. به رغم بسته شدن مرزها در مجارستان و اسلوانی و تهدید بلغارستان و صربستان به اقدامی مشابه، اتحادیه اروپا درباره‌ی سهمیه‌بندی ۱۶۰۰۰۰ پناهنده و پذیرش قانونی آنها در ۲۸ کشور عضو توافق کرده است. دیوید کامرون، پس از اعلام "سخت‌گیری" در مورد مهاجرت از کشورهای غیر عضو در اتحادیه اروپا، متعهد به پذیرش ۲۰۰۰۰ پناهنده در بریتانیا شده است. حتی اسلواکی هم پذیرفته که ۲۰۰ پناهجو را، به شرط مسیحی بودن، بپذیرد. اما سیاست مهاجرپذیری اتحادیه اروپا هر سرنوشتی که داشته باشد، گروه‌های ضد‌مهاجر اروپا باقی خواهند ماند، هر چه باشد آنها شهروندان اروپایند.

تابستان امسال، در هفته‌ی اول ماه اوت، به دختری ۱۵ ساله در شهر اولو در فنلاند تجاوز شد. پلیس به سرعت دو مظنون را شناسایی کرد. بنا بر قوانین فنلاند، نام و هویت این دو نفر علنی نشد، اما به سرعت در شبکه‌های اجتماعی خبری پخش شد: مظنونان، مهاجرند.

یک هفته بعد، مادر و پسری در فروشگاه آیکیا در شهر واستراس در سوئد به قتل رسیدند. جنایت در روز روشن رخ داد و مظنونان به سرعت دستگیر شدند. بنا بر قوانین سوئد، نام و هویت این افراد علنی نشد. اما همچون فنلاند، خبر خیلی سریع در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد: مظنونان، پناهندگانی از مرکز پناهجویانی در همان اطراف بودند، آنها، با الهام از ویدیوهای داعش، سر قربانیان خود را بریده بودند.

اما حقیقت چیست؟ پلیس فنلاند به محض آگاهی از شیوع حدس و گمان‌ها درباره‌ی هویت متجاوزان، در بیانیه‌ای رسمی اعلام کرد که عاملان تجاوز مهاجر نبوده‌اند. کسی به این بیانیه اهمیت نداد. در سوئد، عاملان

جنایت، پناهندگانی از مرکز پناهجویان همان حوالی بودند، اما آن زن و فرزندش چاقو خورده بودند، سر کسی بریده نشده بود. آنچه در آن روز رخ داد، هیچ ارتباطی با داعش نداشت.

تصورات، ایده‌ها و کلمات در ذهن انباشته شده و در لایه‌هایی ضخیم و چسبناک روی هم تلنبار می‌شوند. آنها به عشق و نفرتی پیوند می‌خورند که هیچ‌گاه از آن صحبت نمی‌کنیم و با ترسی می‌آمیزند که حتی از وجودش بی‌خبریم. منطق، استدلال، حقیقت و دروغ به تدریج اهمیت خود را از دست می‌دهند، تنها امر واقعی ترس است.

در یکی از داستان‌های مجموعه آثار نویسنده‌ی عراقی، حسن بلسیم، با عنوان *دیوانه‌ی میدان آزادی*، با مردی آشنا می‌شویم که در مالمو، در جنوب سوئد، درخواست پناهندگی داده است. او می‌داند که برای پذیرفته شدن به عنوان پناهجو باید روایت پناهندگی مشخصی داشته باشد، اما در مورد قواعد و کلمه‌های اصلی این روایت مطمئن نیست. روایت او درباره‌ی یک دوربین است. ابتدا گروه نیمه‌جهادی خشنی او را می‌رباید و سپس به دست گروهی دیگر می‌افتد. او را کتک می‌زنند و وامی‌دارند تا در برابر دوربین به جنایت علیه بشریت، تجاوز به زنان، کشتن غیرنظامیان، و تباری با آمریکایی‌ها اعتراف کند. نوار ویدئویی را به خبرگزاری‌های سراسر جهان می‌فرستند و این کار به قدری با موفقیت روبه‌رو می‌شود که وی را به گروهی دیگر می‌فروشند. این گروه نقاب بر چهره دارند و ساکتند؛ کسی به او چیزی نمی‌گوید. اما هنگام فیلمبرداری اعترافات که می‌رسد، با همان فیلمبردار و دوربین قبلی مواجه می‌شود. او دوباره به همان اعمالی که ظاهراً مرتکب شده اعتراف می‌کند. در میان حرف‌های او، گاوی ماغ بلند و اندوهناکی می‌کشد، در نتیجه فیلمبرداری باید دوباره تکرار شود.

برگردان: هامون نیشابوری